

باز هم درباره انتخابات

رژیم ژله‌ای

رأی ژله‌ای

وجدان برای فروشی

آدم برای فروشی

یکی می‌خرد و یکی می‌فروشد. حاکم، میزانی را که هیچ‌وقت رأی ملت نبود می‌فروشد و مردم امکان اصلاحی را که نیست می‌خرند. بازار مکاره انتخابات بازار خرید و فروش وجدان است. چه اهمیتی دارد که در بازار اقتصادی، کرایه یک کودک ۱۵ هزار تومان است و گیلان وارداتی ۱۰۰ هزار تومان. چه اهمیتی دارد که وسط این معرکه، دار و ندار ناچیز نیم میلیون آواره و کارتون خواب به آتش کشیده شود. چه فرقی می‌کند که اسید صورت چند زن را نشانه گرفته باشد. اصلاً چه اهمیتی دارد که رژیم می‌دهد که قرار بود مستضعفین را آقا کند سگ‌های هارش را تعلیم می‌دهد تا اعتراض را در نطفه خفه کند. اصلاً مگر مهم است آن دختر بچه ۵ ساله را چه کسی خریده است؟ خب چه اهمیتی دارد که ۳۷ سال چه کسانی حکومت کرده‌اند و چگونه؟ آنچه وانمود می‌شود اهمیت دارد روزنه‌های دروغینی است که طبقات میانه، آینده پر رونق خود را از درون آن چشم‌اندازی می‌کنند. در پس این بازار وجدان فروشی، جلا به تیز کردن ساطور قضایی‌اش مشغول است و رژیم پایه‌های قدرت خود را تداوم می‌بخشد. زمین و آب و آینده مردم را پیش کش اشتباهی سیری‌ناپذیر سرمایه‌داری جهانی می‌کند تا جان تازه‌ای بدمد به حاکمیت قشر انگلی، پوسیده و فاسد حاکم.

حراجش کردند! به دوپست هزار تومان. درست وسط بازار شعبده‌ی امید و تغییر. کودکی ۵ ساله که کلمه نمی‌دانت و آواهای بریده بریده‌اش زخم اضطرابی بی‌امان بر دل داشت. کسی او را خرید. کسی او را فروخت. کسی او را خرید تا مثل هزار کودک

ادامه در صفحه ۳



مانند ایران که بی‌سواد و روابط قومی / قبیله‌ای در مناطقی از آن به وفور یافت می‌شود را نشان می‌دهد. در این فیلم که ماجرای رأی‌گیری در جزایر جنوب ایران (کیش و آن طرف‌ها) و روستاهای دورافتاده است، دخالت این عوامل را می‌بینیم. در محروم‌ترین مناطق به مردم لیستی داده شده و گفته می‌شود که باید مورد نظران را انتخاب کنید. وقتی مردم حیرت‌زده می‌گویند ما که این آدم‌ها را نمی‌شناسیم گفته می‌شود عکس‌هایشان را نگاه کنید و یکی را انتخاب کنید! وعده داده می‌شود اگر رأی بدهید روستای شما آباد می‌شود. نشانه‌ای از «قانون» رأی مخفی نیست. از بهترین ساکنان‌های فیلم جایی است که مأمور رأی‌گیرنده وسط بیابان خشک و بی‌آب و علف مخروبه‌ای می‌بیند که آثار تأسیسات انرژی خورشیدی است. سؤال می‌کند: «این دیگر چیست؟» راهنمای نسبتاً هشیار او که یک سرباز پاسگاه ساحلی متروکه‌ای است می‌گوید: «این مال همان کسانی که قبلاً رأیشان را آورده‌اند و آن‌هایی که امروز تو برایشون رأی جمع می‌کنی». مصداق نکته‌ای که فردای انتخابات اخیر مردم بیان می‌کردند: «انتخابات تمام شد. امروز وعده‌ها را رفتگران از خیابان جمع می‌کنند».

یک ماه پیش از انتخابات، در میان بخش زیادی از مردم، کلیپ‌هایی

ادامه در صفحه بعد

را به شرکت در انتخابات «در این برهه حیاتی» تشویق کرده و یقیناً بسیاری‌شان چمدان بسته خود را آماده حضور و پیدا کردن موقعیتی در دستگاه دولت جمهوری اسلامی و خدمت‌رسانی به آن می‌کنند. ولی تأسفار رأی دادن‌هایی از درون زندان‌های جمهوری اسلامی بود. هرچند دیگران را تشویق به این کار نکردند، اما شرکت آنان در انتخابات عملاً خدمت به این رژیم بود. به این ترتیب نه تنها صحنه را تیره کرده بلکه در اذهان مترقی و انقلابی و کسانی که برای آزادی آن‌ها فعالیت می‌کردند، بی‌اعتبار شدند. همین امر نشان می‌دهد آنچه اهمیت اساسی دارد این است که اگر مبارزه و اعتراض علیه کلیت این نظام ارتجاعی و همه جوانب استثمار و ستم صورت نگیرد، اگر صرفاً در چارچوب‌های تنگ و محدود قرار گیرد و نتواند این چارچوب‌ها را شکسته و به ورای آن رود، بدون شک به سازش با همان نظامی می‌انجامد که افراد را برای مطالباتی عادلانه به حبس کشیده، آزار و اذیت کرده و یکی از بالاترین ارقام زندانی (چه سیاسی / عقیدتی و چه از میان توده‌های محروم و ستم‌دیده) را در جهان دارد.

فیلم رأی مخفی

سال ۱۳۸۰ فیلمی ساخته شد به نام «رأی مخفی». این فیلم نافی ماهیت واقعی انتخابات در نظام‌های ارتجاعی نیست. اما در عین حال تا حدی ویژگی‌های انتخابات در جوامعی

یک طنزنویس هشیار می‌تواند یکی از بهترین نمایشنامه‌های طنز را در مورد انتخابات اخیر و ادعاهای جماعت «پوزیسیون» مشارکت‌کننده به صحنه بیاورد.

طبق گزارش وزیر کشور، میزان مشارکت در انتخابات در سطح کشوری ۶۲ درصد و در سطح شهر تهران ۵۰ درصد بود. نسبت به انتخابات‌های مشابه پیشین میزان مشارکت در این انتخابات در سطح کل جامعه ۲ درصد کمتر و در سطح شهر تهران ۲ درصد بیشتر بوده است. اما موضوع معنادار در این ارقام این است: قریب به ۲۰ میلیون نفر در این کارزار فریب و خودفریبی، شرکت نکردند. نه جمهوری اسلامی، نه رسانه‌های امپریالیستی (مانند بی‌بی‌سی و صدای آمریکا) که آتش بیار معرکه انتخاباتی بودند و به ملت برای شرکت خط می‌دادند و نه «پوزیسیون» راست و ارتجاعی جمهوری اسلامی در داخل و خارج کشور که خود یک «ستاد انتخاباتی» بودند (نیروهایی مانند جریان توده/اکثریتی‌ها، گرایشاتی از ملی-مذهبی‌ها، نمایندگان سابق دوره‌های مختلف مجلس اسلامی و امثالهم که بی‌خود اسم خود را «پوزیسیون» گذاشته‌اند) از این رقم حرفی به میان نمی‌آورند. گویی عده‌ای اندک بوده که «درک صحیح از مصالح و نیازهای ملی» نداشته و یا منفعل بوده‌اند. فرومایه‌تر از همه آن دسته افراد و نیروهایی بودند که از کالیفرنیا و پاریس و لندن و یا در «حصر»، ملت

کافی بزرگ) به این وضعیت اضطراری به علت سلطه این سیستم و این شکل از سازمان‌یابی اجتماعی است. برای درهم پیچیدن طومار این سازمان‌یابی اجتماعی که امروز حاکم است و عمل میکند و گذاشتن یک سازمان‌یابی اجتماعی کاملاً نوین به جای آن که بتواند مبارزه‌ای نفس‌گیر را برای حل این مشکلات آغاز کند، باید دست به انقلاب بزنیم. ...

یک تحلیل علمی به‌روشنی به ما نشان می‌دهد که این سیستم به دلیل ساختارش، به دلیل ماهیتی که دارد این نوع معضلات، سرکوب‌ها، ستم‌ها و بی‌عدالتی‌ها را مرتباً بازتولید خواهد کرد و تا زمانی که اجازه دهیم سیستم سرمایه‌داری پابرجا بماند این‌ها بازتولید خواهند شد. ... اگر از علم برای تحلیل این موضوع استفاده کنید هرچه بیشتر خواهید فهمید که این سیستم نمی‌تواند خود را تعمیر کند و اساساً قادر نیست این نوع خشونت‌ها را کنار بگذارد. ... علم به شما می‌تواند نشان دهد که ستم بر زن در ریشه ساختارهای زیربنایی سیستم سرمایه‌داری و همچنین سیستم‌های ستم‌گرا و استثمارگرانه‌ی پیشین تعبیه شده است. بلکه سرمایه‌داری به بخش‌های کوچکی از زنان اجازه می‌دهد که به اصطلاح از نردبان اجتماعی بالا بروند. همین را در مورد مردم سیاه می‌توان گفت. ... جنگ‌های امپریالیستی یکی دیگر از تضادهای غیرقابل حل این سیستم است. ... برای اینکه ماشین این سیستم به طور مکرر راه‌اندازی چنین جنگ‌هایی را ایجاب می‌کند و این برای تداوم سیستم، گسترش و استحکام آن ضروری است.

بنابراین باید این واقعیت را قبول کنیم که ستم ملی، ستم بر مردم اقلیت، ستم بر زن، جنگ‌های امپریالیستی، اشغالگری ارتشهای متجاوز و غیره را در نهایت در چارچوب این سیستم نمی‌توان حل کرد. علم می‌تواند این مساله را تحلیل کند و نشان دهد که چرا هیچ یک از این تضادها را نمی‌توان در چارچوب ساختارهای سرمایه‌داری - امپریالیسم حل کرد. چنین تحلیلی را باب آواکیان طی چند دهه بارها ارائه داده و به گونه‌ای ژرف بر این واقعیت پرتو افکنده است که سیستم موجود اصلاح‌ناپذیر است، نمی‌توان آن را تعمیر کرد، به جای تلاش برای وصله‌پینه کردن اینجا و آنجا سیستم باید برای یک انقلاب

واقعی تلاش کرد. ...

درک این مسایل بسیار مهم است و برای درک عمیق این مسایل، به علم نیاز است تا بفهمیم صرفاً نمی‌توان حاکمان را «قانع» کرد که تغییر کنند ... یا اگر فکر می‌کنید صرفاً با قدرتمند کردن عده‌ای از زنان یا دختران در این بخش و آن بخش خواهید توانست بار سنگین ستم ساختاری (سیستمیک) بر زنان را در این کشور یا در جهان براندازید باید بگوییم خود را فریب می‌دهید. اگر فکر می‌کنید مردم صرفاً با بیان اراده‌شان خواهند توانست جلوی بروز جنگ را بگیرند و بالاخره جنگ‌های امپریالیستی را پایان دهند باید بگوییم خود را گول می‌زنید. اگر فکر می‌کنید متقاعد کردن سرمایه‌داران به اینکه ممانعت از فرسایش محیط‌زیست برای تجارت آنان خوب است یا اگر واقعاً کره زمین را نجات ندهیم فرزندان و نوه‌های خودشان زجر خواهند کشید ... اگر فکر می‌کنید با این کارها بحران جهانی محیط‌زیست حل خواهد شد دارید خود را گول می‌زنید.

آیا باید اعتراض کرد؟ بله. مسلماً، اعتراض‌ها بسیار مهم هستند. برای توده‌های مردم در اینجا و سراسر جهان بسیار مهم است که روشن باشند و روشن کنند که این خشونت‌ها و بی‌عدالتی‌های وقیحانه را تحمل نخواهند کرد، همدست آن نخواهند شد و دیگر ذره‌ای از آن را قبول نخواهند کرد. اعلام اینکه خیر! ما دیگر تحمل نخواهیم کرد بسیار مهم است. اما باید فراتر از این رفت و درک کرد که در سازمان و عملکرد اقتصادی و سیاسی سیستم‌های مختلف تضادهای درونی ساختاری هست و انبوه این تضادهای زیربنایی است که سرچشمه تولید بی‌عدالتی‌ها و خشونت‌های وحشتناک می‌باشند و این تضادها توسط سرمایه‌داران و در چارچوب سیستم سرمایه‌داری قابل حل نیستند. برای حل آن‌ها، نیاز به یک اقتصاد متفاوت، یک ایدئولوژی متفاوت، یک جهان‌بینی متفاوت و اهداف اجتماعی متفاوت داریم. نیازمند به میدان آمدن نیروهای اجتماعی متفاوتی هستیم که این‌ها را اعمال کنند، نیازمند قدرت دولتی هستیم. ...

توضیح:

* آردی اسکای بریک، یک کمونیست انقلابی و مروج سنتز نوین کمونیسم رفیق آواکیان است. و خود نیز دانشمند رشته بیولوژی تکاملی است. ■

«آتش»

رژیم زله ای ...

نسبتاً خوب و مبتکرانه مبنی بر تحریم انتخابات به اشتراک گذاشته می‌شد که هشدار می‌داد «خود را ارزان نفروشید. این‌ها رأی نمی‌خواهند، صف می‌خواهند. گوسفند نباشید...». رفسنجانی و پرونده سرشار از جنایتش افشا می‌شد و... اما در فاصله‌ای یک ماهه، کارزار فریب در میان همین‌ها وظیفه خود را انجام داد. سه روز مانده به انتخابات حال و روز کلیپ‌ها تغییر کرد. تصاویر خاتمی بود که می‌گوید «با دستان خالی وارد عرصه شده‌ایم». یک دروغ بزرگ. کدام دستان خالی؟ این‌ها بخشی از قدرت سیاسی حاکماند با نهادهای مالی و امنیتی پشتیبانش. با این پشتگاه سطح کشور را از تبلیغات پر کرده و رسانه‌ها را به خدمت گرفتند. می‌گویند کاندیداهای ما سرمایه برای تبلیغات نداشتند. پس هزینه‌های نجومی تبلیغاتی‌شان را از کجا آوردند؟ همگی مثل دونالد ترامپ نبودند که از جیب خرج کرده باشند!

طنز ماجرا اینجاست که بسیاری از همین مردم می‌دانستند این حرف‌ها دروغ است اما به آن تن دادند! می‌دانستند رفسنجانی به قول خودشان «عالی‌جناب همیشه خاکستری پوش» است و جنایت‌های او را برای حفظ این نظام به یاد داشتند، اما باز تن دادند! مجموعه‌ای از توجیهات نیز برایشان ساخته و پرداخته شده بود یا خودشان خلق می‌کردند: «خطر داعش را نباید ندیده گرفت»، «رأی می‌دهیم تا تضادهای میان جناح‌های حاکمیت را حادتر کنیم» و...

واژه‌های جدیدی درست شدند. فرمول انتخاب از میان «بد و بدتر» این بار «رادیکالیزه» شد و جای خود را به انتخاب از میان «بدتر و بدترین» داد! که همان است و تفاوتی ندارد و تنها دامنه خودفریبی را گسترده‌تر می‌کند. بخش‌هایی از اصلاح‌طلب‌های مغضوب شده، فرمول «رأی تحریمی معترضان» را درست کردند. یک شعبده‌بازی تمام عیار و برای عده‌ای گیج‌کننده. «رأی می‌دهیم. اما چون معترضان است در عمل انتخابات را تحریم کرده‌ایم!». واژه «رأی زله‌ای» از طرف راست‌های غیرحکومتی (مانند کسانی در میان جریان ملی - مذهبی‌ها) ساخته شد. «رأی زله‌ای» این تفکر را القاء می‌کرد و این آرامش خیال را به وجود می‌آورد که: «رأی می‌دهیم اما این رأی قاطع و محکم نیست. لرزان است.»

یک طنزنویس ماهر می‌تواند با استفاده از این بازار مکافه فریب و خود

فریبی، بهترین نمایشنامه‌های تاریخ سیاسی ایران را به صحنه بیاورد و توهم و بلاغت سیاسی پشت این توجیهات را به تصویر بکشد.

شاید کسانی که با کمپین «تغییر چهره مردانه مجلس» همراهی کردند و احتمالاً برخی صادقانه فکر می‌کردند به این ترتیب می‌توانند به وضع قوانینی در جهت بهبود موقعیت زنان کمک کنند، با جوابی که از دهان و مغز متعفن نماینده ارومیه در مجلس اسلامی بیرون ریخت، بیدار شده باشند زیرا این‌ها مختص به یک فرد نیست. بلکه فشرده نگاه، تفکر و زبان و ادبیات جمهوری اسلامی نسبت به زنان است. این‌ها همین هستند. شوکه نشوید! ایدئولوژی و دین و قوانین پس‌مانده‌شان حکم می‌کند که چنین باشند. مجلسی که آرزوی آن را در دل داشتید همین است. این‌ها ایند کسانی که می‌خواستید به نفع زنان قانون‌گذاری کنند. به خود آید!

دامنه شرکت در انتخابات

دامنه شرکت در انتخابات، با توجه به این که با یک نظام ضد‌مردمی، دینی، بدنام، امتحان پس داده در جنایت و ستم و استثمار، فساد و چپاول و... روبرویم، زیاد بود. اما ۲۰ میلیون نفر به رغم بمباران سیاسی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها در انتخابات شرکت نکردند. کسی حرفی از آن نمی‌زند. روحانی در سخنرانی پس از انتخابات خود به «مردم هشیار تهران» برای در صحنه بودن درود فرستاد اما بی‌شرمانه در این مورد سکوت کرد که نیمی از جمعیت تهران با شرکت نکردن در انتخابات موضعشان را بیان کردند. مشاهدات میدانی در روزهای پس از انتخابات نشان می‌دهد ترکیبی از طبقات و گرایش‌ها سیاسی و فکری گوناگون در زمره تحریم‌کنندگان بودند. بخش‌هایی از توده‌های فقیر و محروم به علت آنکه وجه اشتراکی میان زندگی و مطالبات خود با وعده‌های دروغین و بارها تکرار شده حکومتی‌ها نمی‌دیدند شرکت نکردند و این را با دلایل شرافتمندانه بیان می‌کردند. «انتخابات هیچ‌وقت برای ما آب و نان نداشت». «فقط موقع انتخابات به یاد ما می‌افتند». «همین وعده‌ها را در شهرک ما در دور قبل دادند. چیزی عوض نشد». «چرا باید به کسانی رأی بدهم که عامل خودسوزی همکار دست‌فروشم هستند؟».

در میان قشرهایی از طبقه متوسط با استدلال‌ات اقتصادی و نیز سیاسی

ادامه در صفحه بعد

روبرو بودیم. جوانان این قشر اغلب دارای مواضع متفاوتی نسبت به نسلِ مادران و پدران خود که سطح توقعی در سطح انتخاب رفسنجانی در مقابل یزدی دارند، هستند. برخی از این «مادران و پدران» حتا فعالین سیاسی و زندانی سیاسی سابق بودند اما به علت شکست و ناکامی‌ها و از جمله نداشتن جمع‌بندی صحیح از علل شکست نومید و سرخورده شده‌اند و افق‌هایشان سقوط کرده است. فقدان آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، خفقان و حاکمیت دین، رویکرد جمهوری اسلامی به مسألهٔ زنان و موضوع حجاب،

وجدان برای ...

دیگر برایش سودی داشته باشد. با گدایی، با جا به جایی مواد، با اذیت و آزار و با تقدیم کردن بدن کوچکش به مردان، به معنادان و آوارگان و ارتش انسان‌های مسخ شده‌ای که از سر و کول شهر بالا می‌روند.

خودش را وسط بازار آتش زد! عادت کرده‌ایم نه؟ فریاد زد. هیچی ندارم. دست کرد توی جیبش و مشتت پول خرد بیرون کشید و پرت کرد وسط خیابان. از کجا بیارم خدا تومن رشوه بدم تا دست از سرم بردارید. کل بساطم نیم متر هم نمی‌شود. نفسم بالا نمی‌آید. ندارم. داشتم هم نمی‌دادم. حق ندارید بساطم را ببرید. و کبریت را می‌کشد. درست وسط بازار.

بازار، اما توهم ندارد. برایش مهم نیست که راضی هستی یا نه! ترحمی در کارش نیست. گوشت تنت را به بهای قرضی که داری می‌برد و همواره قانون و حق را پشت خود می‌یابد. همه چیز را خرید و فروشی کرده است. حتا وجدان و حافظه را.

میتینگ‌های شاد و شنگول انتخاباتی با پشت زمینه سبز، لجن می‌کشد بر صورت تاریخ پر از داغ و درفش. همان مردمی که روزی شعار می‌دادند و خیابان را به آتش کشیده بودند سر از صندوق‌های امید حاکمان درآورده‌اند. همان خیابان‌های داغ و سرخ را هم با سبزالله نورچشمی امام به گند کشیده بودند. بازار داغ و پرتضادی که افسارش دست حاکم بود و ماند. حالا هم صف کشیده‌اند تا رأیشان را پس بگیرند. منافع، این بار شفاف‌تر از قبل ظهور کرده است.

اینجا بازار است. هر کی زورش بیشتر باشه سهم بیشتری از درایت و تدبیر دولت می‌بره! و حاکم خرسند از گرمی

ضدیت با تجربه‌ها و شادی‌های جوانانه و بی‌اعتمادی به هر نوع تغییری در این زمینه‌ها در چارچوب جمهوری اسلامی، از جمله استدالات این دسته از جوانان برای توضیح عدم شرکت در انتخابات بود. نظریه پردازان راست و سازش‌کار نه تنها رجوعی به آمار ۲۰ میلیونی نمی‌کنند که با تفرعن و به قصد لاپوشانی این جنبهٔ مثبت نمایان شده از درون انتخابات می‌گویند: «همیشه عده‌ای (عده‌ای!) ناراضی یا منفعل هستند که در هیچ انتخاباتی شرکت نمی‌کنند». جدا از این که این‌ها را باید «نظریه پردازان دروغین و فریبکار» نامید باید گفت بله. همیشه عده‌ای منفعل هستند. اما این رقم چقدر باشد

بازار توهمی که به راه انداخته با چماق و پنجه بوکس از منافع هم‌پیمانانش حمایت می‌کند.

گوشه خیابان روی سکوی یک ساختمان دولتی روی زمین نشسته است. به پهنای صورتش می‌گرید. صورتی سیاه و چروک خورده. نزدیکش می‌شوم. چند تیکه پلاستیک جمع کرده. متوجه من نمی‌شود. برمی‌گردم و یک بطری آب معدنی می‌گیرم. جلو می‌روم. «چیزی شده پدر؟» صورتش را لای دست‌های زمخت و سختش پنهان می‌کند. «کمکی از من برمیاد؟» دست‌هایش می‌لرزد. رد اشک روی صورت سیاهش خط انداخته است. نگاهم نمی‌کند. خودش را جمع می‌کند. بلند می‌شوم. بطری آب را می‌گذارم روی سکو و می‌گویم گور پدر این وضع. راه که می‌افتم زیر لب می‌گویم... این وضع!

سال ۸۸ همینجا بود که یک عده دختر و پسر جوان دست به دست هم قطار درست کرده بودند برای تبلیغ نورچشمی امام که از «حصر» به سلامتی نظام رأی به صندوق انداخت. همینجا بود که با ماشین نیروی انتظامی از روی جوانی رد شدند! همینجا بود که مردم یک مشت ضد شورش را خفت کرده بودند و می‌گفتند بگویند گه خوردیم. روبروی همین اداره بود که چند روز پیش صف کشیده بودند برای رأی. رأی به هاشمی قاتل! رأی به ری شهری قاتل! ... امید به دست‌های بخشنده جلا که دشنه‌اش را با رحمت بیشتری پایین آورد. امید به نانی که شاید سر سفره بیاید. امید به آرامشی که شاید به خواب بیاید. امیدی لژ و افسرده که هر بار با تصویرسازی استادانه حاکمان و با کمک سخاوتمندانه‌ی طبقه میانه و با رواج افسارگسیخته‌ی تاریک‌اندیشی دین در میان بی‌چیزان، جانی دوباره می‌گیرد. پدر و مادر از هم جدا شده‌اند و او از

قبول است؟ ۳ میلیون؟ ۵ میلیون؟ ۷ میلیون؟ این انتخابات نیز مانند هر عرصهٔ مهم دیگر در صحنهٔ سیاست، درس‌های زیادی برای فراگیری و به کار بست آن‌ها در مبارزهٔ طبقاتی علیه نظام جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها، به همراه داشت. شناخت عمیق‌تر از ماهیت و کارکرد این نظام و تضادها و تناقضات فراینده‌اش، سیاست‌ها و استراتژی‌اش برای بقا، طبقات و صف‌بندی‌ها و تزلزلات طبقاتی، دلایل زیربنایی چنین وضعیتی، امپریالیسم و کارکرد آن در کلیت خود و در روابطش با دولت‌هایی مانند جمهوری اسلامی و... و بالاخره اثبات دوباره و دوبارهٔ این واقعیت

۱۲ سالگی در خیابان بزرگ شده است. ۱۷ سالگی به جرم دزدی دو سال حبس خورده و با ضربه‌های شلاق بدرقه شده است. دندان‌هایش خورد شده است. سه روز است که خوابیده روی زمین. یکی کنارش نشسته و آرام آرام غذا در دهانش می‌گذارم. با نیمه جانی که برایش مانده دارد برای او تعریف می‌کند. با چند نفر از رفقاییش ضبط ماشین دزدیده. آن‌ها فرار کرده‌اند و او گیر افتاده است. دنده‌ها و دندان‌هایش بهای لو ندادن رفقاییش است. گفتند لو بدهی اوضاع بهتر می‌شود. اما کور خوانده‌اند من همان دله دزدهای بیچاره خیابانی را به هزار وعده وعید این سگا نمی‌فروشم. و نفروخته بود.

شغال و سگ و گرگ هم‌اوا شده‌اند و بازار وعده‌ها را داغ می‌کنند: اوضاع قرار است بهتر شود. تورم کنترل شود. بیکاری مهار شود. دست دزدان کوتاه شود. سپاه و خامنه‌ای از مردمی که رأی دادند و جامعه‌ی مطالبات، زندگی و آینده‌شان را به قامت نظام بریدند و آینه‌شان را به قامت میانه‌ای که ترس

عینی که انقلاب و فقط انقلاب چارهٔ کار است و انقلابی که ما می‌خواهیم و ما می‌گوییم ضروری و امکان‌پذیر است. و گشودن راه و سازمان دادن چنین انقلابی، با دورنمای استقرار جامعه‌ای بهتر و نوین. جامعهٔ کمونیستی که قدم نخست آن واژگونی نظام ارتجاعی و ستمگر جمهوری اسلامی است.

به امید آنکه در آستانهٔ سال جدید این درس‌ها را عمیق‌تر و صحیح‌تر فرا گرفته، توده‌های مردم و به ویژه کارگران و توده‌های زحمتکش را درگیر این مباحث کرده و با گام‌هایی محکم‌تر، ذهنی روشن‌تر و دل‌هایی پر امید، سال نور را آغاز کنیم. ■ «آتش»

از سقوط، محافظه‌کارترش کرده بازار حاکمان را گرم می‌کند: اقتصاد که کم‌رش راست شد گور پدر لجنی که جرعه‌جرعه سر می‌کشیم. الان وقت درایت و تدبیر است نه هیجان! از یک جایی به بعد دیگر حتی نیاز نیست حاکم همیزم بر این آتش بگذارد، خود به خودی مایوس توده‌ها کار خودش را می‌کند و آن‌ها به توهم امید مدبرانه دولتی‌ها وارد بازی می‌شوند.

اگر این بازی بی‌رحمانه بر هم نخورد، اگر این بازار وهم و تاریک‌اندیشی زیر و رو نشود و سر این قلدان خیره‌سر زالو صفت بر سنگ کوبیده نشود، فردایی می‌رسد که کابوس امروز در مقایسه با آن لنگ بیندازد. واقعیت با تمامی پیچیدگی و سخت‌جانی‌اش باید جایگزین این اوهام شود. وعده‌ها و ترفندها چیزی را عوض نخواهد کرد. آهای آدم‌ها: شک کنید به ترانه‌ای که حاکم و محکوم با هم زمزمه می‌کنند! ■

سلین شکوهی



نیش عقرب نه از ره کینه است اقتضای طبیعتش آن است



**سرکوب و
ستم ملی
در کردستان
ادامه دارد**

در مقابل سرکوب و ستم ملی در کردستان سکوت نباید کرد

در کردستان که حاکمیت جمهوری اسلامی آشکارا شکل اشغال گری دارد، دستگیری و شکنجه به بهانه‌های مختلف مانند اقدام علیه امنیت ملی یا عضویت در سازمان‌های الحادی یا تروریستی امری روزمره است. حق فعالیت سیاسی و انتخابات آزاد حرفی پوچ و بی‌معناست که فقط در زمان انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس، از جانب مرتجعین و رفرمیست‌ها و درباریان رنگارنگ درگاه جمهوری اسلامی، جاشنی وعده و وعیدهایی مانند بهبود وضعیت و توسعه و عمران و یا تمرین و گذار تدریجی به دموکراسی می‌شود.

اخیراً جمعیتی به نام جمعیت حقوق بشر کردستان تلاش کرده است فهرستی از پایمال شدن حقوق شهروندان کرد را فقط در یک ماه (ماه فوریه ۲۰۱۶) ارائه کند. این جمعیت خواسته که بر پایه قوانین جهانی حقوق بشر موارد زیرپا گذاشتن و ستم گری علیه حقوق شهروندان را مفهوم‌سازی کند. این فهرست هرچند ناکامل است اما قسمتی از وضعیت مردم کردستان تحت حاکمیت سرکوبگرانه جمهوری اسلامی را نشان می‌دهد. با توجه به این که گزارش فقط مربوط به یک ماه است می‌توان فهمید که این رژیم در طول یک سال و چند دهه گذشته چه به روز مردم کردستان آورده است!

چند مورد از جنایت‌های اخیر جمهوری اسلامی علیه مردم کردستان عبارتند از: دستگیری و زندانی کردن و اعدام به علت فعالیت سیاسی به نفع یک حزب و یا یک عقیده خاص. در اواسط بهمن، فردین حسینی، شهروند کرد ۳۵ ساله، پیرو آیین یارسان، در روز پنجشنبه اول بهمن سال جاری در زندان کرج اعدام شد.

سرکوب و دستگیری به علت اقدام به تظاهرات سیاسی اعتراضی. در ماه بهمن عده‌ای از مردم سنندج می‌خواستند علیه سیاست کشتار و سرکوب مردم کردستان ترکیه توسط دولت اردوغان اعتراض و راهپیمایی کنند که با سرکوب از جانب نیروهای مسلح ضد شورش روبرو شدند.

جمهوری اسلامی به انحاء مختلف و یا بهانه‌های گوناگون جنایاتش را در کردستان و سایر استان‌های ایران توجیه و یا پنهان می‌کند. عمدتاً تلاش می‌کند، دستگیر شدگان را متهم به تروریسم

یا همکاری با تروریست‌ها کند. این امر شامل حال فعالین کارگری و معترضین به نابودی محیط زیست هم می‌شود. چندی پیش در شهر مهاباد متعاقب خبر خودکشی زن جوانی در یکی از هتل‌های آن شهر که هنگام فرار از دست مهاجمی که قصد تجاوز به وی را داشت کشته شد، هزاران تن دست به اعتراض زدند.

متعاقب این حرکت اعتراضی نزدیک به صد تن دستگیر شدند و طبق معمول به جرم اقدام علیه امنیت ملی روانه زندان شدند.

چند هفته پیش نیز حدود هفده فعال مدنی به اتهام فعالیت سیاسی در شهر سقز دستگیر شده‌اند که مکان نگاه‌داری‌شان نامعلوم است و از سرنوشتشان کسی خبری ندارد!

ده‌ها زندانی سیاسی که یکی از معروف‌ترینشان زینب جلالی زاده است در شرایط اسفبار در زندان به سر می‌برند. سرکوب جمهوری اسلامی فقط شامل فعالیت‌های سیاسی یا مدنی اشخاص یا گروه‌ها نمی‌شود. جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت استبدادی مذهبی اسلامی از نوع شیعه و عمدتاً شیعه اثنی عشر و به ویژه از نوع ولایت فقیه‌اش، در واقع روکش یک نظام سرمایه‌داری است. این رژیم تلاش می‌کند حاکمیت نظام استعمارگرانه و تاریک اندیشانه‌اش را از طریق نابود کردن گروه‌ها و احزاب دارای عقاید متفاوت اعمال کند. این رژیم بدون اعمال ستم ملی نمی‌تواند در کردستان حاکمیت کند. انکار و سرکوب هر گروهی با آئین متفاوت از فرقه حاکم جزء ملزوماتش است. جمهوری اسلامی تا جایی که بتواند تلاش می‌کند حتی از برگزاری مراسم نوروز در کردستان جلوگیری کند.

طبق گزارش‌های خبری، جمهوری اسلامی یکی از پیروان مذهب یارستان را اعدام کرد و در شهر هشتگرد کرج تعداد زیادی از پیروان آن مذهب را دستگیر کرد. اکثر پیروان این مذهب، کرد هستند.

دروغ‌گویی بی‌شرمانه از خصایل سران جمهوری اسلامی است و مختص به احمدی‌نژاد نیست. به ویژه اکنون که جمهوری اسلامی بعد از تحریم‌ها و گسترش روابط بین‌المللی نیازمند آن است که در صحنه بین‌المللی چهره خود را تزیین کند، دروغ‌گویی‌های سران و عمالش ابعاد جهانی نیز به خود گرفته است. به طور مثال، اخیراً یک خبرنگار آمریکایی با لاریجانی مصاحبه‌ای کرد و

از وی سؤالی در مورد دستگیری، شکنجه و اعدام سامان نسیم که در هفده سالگی زندانی و مورد شکنجه قرار گرفته بود کرد. لاریجانی با لبخند بی‌شرمانه جوابی کوتاه داد: او تروریست بود. و در مورد اینکه آدم‌ها را به جرم خدانشناسی (محاربه با خدا) اعدام می‌کنند گفت، این صرفاً یک نوع کد (نشانه‌گذاری) است و محتوای جرم را باید بررسی کرد. بله، داشتن مذهبی غیر از مذهب حاکم از نظر اینان تروریسم است. فردین حسینی یارستانی بود و شیعه نبود و عقیده‌ای با سرمنشأ کردی و یا منتسب به کردی بودن داشت اعدام کردند.

سامان کریم را در هفده سالگی به جرم عضویت در سازمان پژاک و به اتهام تیراندازی در حال گشت سیاسی به طرف نیروهای مسلح جمهوری اسلامی دستگیر کرده بودند و بعد خبر اعدامش آمد. سپس اعدامش را انکار کردند. دست آخر معلوم شد که در آن زمان اعدام نشده و بعد خود سامان در یک مصاحبه چنین گفت:

در تمام مدتی که در بازداشت بودم به هر شیوه و با هر وسیله‌ای شکنجه گردیدم. روزهای ابتدایی میزان شکنجه‌ها به حدی بود که توان راه رفتن نداشتم. تمام اعضای بدنم سیاه و کبود شده بود. برای ساعت‌ها از دست‌ها و پاهایم آویزانم کردند.

او همچنین با اشاره به تهدید مأموران به بازداشت پدر، برادر و مادرش افزود: به من می‌گفتند که تو را هم مانند رفقای با لودر خاک می‌کنیم. می‌گفتند همین‌جا می‌کشیمت و روی قبرت بتون می‌ریزیم!

بعد از همه این ماجراها سرنوشت دقیق او معلوم نیست. خون هر انسان صادقی از این جنایت‌ها به جوش می‌آید این چه نظامی است که با زندانیان و حتی بگیریم یک زندانی اسیر جنگی این گونه رفتار می‌کند؟ این چه نظامی است که میلیون‌ها کرد و بلوچ و غیره شهروندان درجه پنجم حساب می‌شوند؟

سرکوب و کشتار فقط شامل زندانی سیاسی نیست. همه می‌دانند سالانه

صدها نفر از زحمتکشان کردستان که در فقر به سر می‌برند، به خاطر حمل کالای قاچاق با توهین و بدرفتاری و سرکوب نیروهای مسلح مرزی روبرو می‌شوند و ده‌ها نفر با تیراندازی این مزدوران به قتل می‌رسند. و هر هنرمند و گزارش‌گری که این ستمگری‌ها را به تصویر بکشد یا گزارش کند مورد پی‌گرد قرار می‌گیرد. به طور مثال، کارگردان کرد کیوان کریمی به خاطر به تصویر کشیدن زندگی زحمتکشان به شش سال حبس و ۲۲۳ ضربه شلاق محکوم شد.

به راستی چرا مردم در مقابل این جنایات شنیع و کثیف ساکت می‌مانند؟ این چه نظامی است که هزاران زن و مرد، جوان و پیر را به فقر و بی‌کاری می‌راند و زمانی که آنان اجباراً به کار طاقت‌فرسای کول بری روی می‌آورند به گلوله‌شان می‌بندد؟ این چه نظامی است که فقط با نیروی سرکوب و دروغ‌گویی پیوسته و فریب مردم سرپاست؟

جمهوری اسلامی تلاش می‌کند با فریب و ترفند حکومتش را مشروع و با ثبات معرفی کند. اما پایه‌های این رژیم لرزان است و در مقابل آن سکوت جایز نیست. همه این سرکوب‌ها و ستمگری‌ها ضرورت به راه انداختن یک مبارزه توده‌ای را علیه سرکوب و زندانی کردن مردم چه در کردستان و چه در بلوچستان و چه در سایر نقاط را به ما نهیب می‌زند. اما به جای این، دسته‌های رفرمیست در هر جا حضور پیدا می‌کنند و دست در دست رژیم با طرح‌های دروغین مردم را به شرکت در انتخابات دعوت می‌کنند.

عمر هیچ نظام مبتنی استعمار و سرکوب ابدی نبوده و نیست. این رژیم را نیز باید به زباله‌دانی تاریخ روانه کرد. این کار خود به خود انجام نمی‌شود. با هدف ساختن یک جامعه کمونیستی باید برای سرنگونی این رژیم و پایان دادن به استثمار طبقاتی، ستم ملی، ستم بر زنان، سرکوب سیاسی، سرکوب آزادی بیان، نابودی محیط زیست‌مان مبارزه کنیم. ■

آموزه های مذهبی فیزیک و تخیلی است و باید به نقد کشیده شود

رصد امواج گرانشی، انقلابی در فیزیک کیهان شناسی

روز ۲۲ بهمن خبر کشف فوق العاده ای اعلام شد. این خبر، هم جهان علم و دانش را به شدت تکان داد و هم تاریخ اندیشیان دین و خرافه را. این کشف بی نظیر که کران تا کران افق های انسان را در بر ملا کردن اسرار کیهانی گسترش می دهد فقط دو روز مرکز توجه مدیای جهان سرمایه داری بود و پس از آن به پشت درهای «تخصصی» رانده شد زیرا مشغله مدیای جهان هر چه کوتاه تر کردن افق های انسان است.

پژوهشگران فیزیک اعلام کردند در شهریور ۱۳۹۴ دو رصدخانه لیگو (ثابت لیزری امواج گرانشی) که در دو نقطه از آمریکا قرار دارند، امواجی را ثبت کردند که یک میلیارد و سیصد سال پیش در نتیجه ادغام دو سیاه چاله واقع در فضایی ورای کهکشان شیری ساطع شده است.

این کشف، سه نقطه عطف در علم فیزیک است: یکم، اولین بار است که امواج گرانشی به طور مستقیم رصد می شوند (صد سال پیش، به طور غیرمستقیم و تئوریک توسط انیشتین پیش بینی شده بودند). دوم، اولین بار است که یک سیاه چاله دوقلو رصد می شود. سوم، این کشف، قانع کننده ترین مدرک اثباتی را در مورد سیاه چاله هایی که انیشتین وجودشان را پیش بینی کرده بود تولید کرده است.

شرح عکس از بالا به پایین: دو سیاه چاله که دور هم می چرخند و در هم فرو می روند و امواج گرانشی را به اطراف می فرستند. رصدخانه لیگو که مانند دو بازوی حرف انگلیسی «L» ساخته شده است امواج را دریافت کرد. امواج گرانشی، امواجی هستند که با سرعت نور در فضا منتشر می شوند و باعث انقباض و انبساط بافت فضا-زمان می شوند. دانشمندان بیش از ۰۵ سال با انجام آزمایش های مختلف به دنبال اثبات یا رد آن بودند. این کشف درهای جدیدی را به روی کشف اجسام

آسمانی و حرکات و فعل و انفعال های کیهان باز کرده است. اما مهم تر از همه امکان شنیدن «مهبانگ» (بیگ بنگ) را فراهم می کند. مهبانگ، انفجار بزرگی است که سرآغاز پیدایش تمام کیهان از جمله کهکشان ما و زمین است. کشف اخیر راه را برای درک بهتر و تعریف روشن تر «مهبانگ» و چگونگی رخداد آن باز کرده است. بنابراین، جهان دین و خرافه باید منتظر زلزله های دیگری باشد. تئوری نسبیت عام انیشتین

اینشتین در اوایل قرن بیستم پس از مطرح کردن تئوری نسبیت عام، پیش بینی کرده بود نیروی جاذبه نتیجه خمیدگی بافت فضا-زمان است و نقاط فضا-زمان از هم نزدیک تر و دورتر می شوند. طبق این تئوری، دو جسم به طرف هم جذب می شوند زیرا بر روی بافت خمیده فضا-زمان حرکت می کنند. این کاملاً با نظریه گرانشی (نیروی جاذبه یا نیروی هم کشش) نیوتون متفاوت است. بنابراین، اگر این اجسام روی مستقیم ترین خط نیز حرکت کنند، به علت خمیدگی فضا-زمان به سوی هم جذب می شوند. به این ترتیب، در تئوری نسبیت عام، گرانش مقوله ای مربوط به شکل هندسی فضا-زمان یعنی مربوط به خمیدگی آن است و نه هیچ نیروی دیگر. این خمیدگی، با حضور یک جرم در فضا شکل می گیرد. مانند انحنایی که با افتادن یک جسم سنگین بر روی یک صفحه پلاستیکی، در آن صفحه پلاستیکی به وجود می آید. حرکت این اجرام در فضا-زمان، موجب تغییر در انحنا می شود و این تغییر در انحنا در واقع تراز تغییر مکان این اجرام است. برخی اوقات شتاب حرکت این اجرام تغییراتی را در این انحنا ایجاد می کند که به شکل امواجی که با سرعت نور به بیرون ساطع می شوند بروز می یابد. نام این ها امواج گرانشی است.

انیشتین پیش بینی کرده بود اگر در ناحیه ای از کیهان، جاذبه به یک

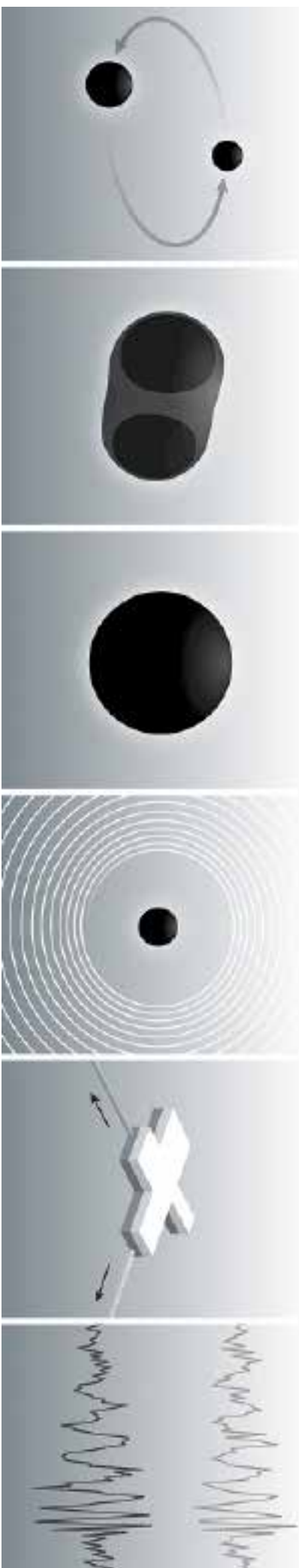
باره تغییر کند (مثلاً در اثر انفجار یک ستاره) امواج انرژی گرانشی با سرعت نور در کیهان منتشر شده و موجب آن می شوند که فضا تاب بردارد یا کش بیاید.

این امواج مهیب پس از طی صدها میلیون سال نوری بسیار خفیف شده و تا کنون غیرقابل رصد بودند. اما با درست شدن رصدخانه بسیار حساس لیگو این امر امکان پذیر شد.

تا کنون اجسام آسمانی از طریق ابزار نوری «مشاهده» می شدند. مشکل در آنجا بود که سیاه چاله ها که بیش از نود درصد فضا را تشکیل می دهند با این ابزار غیرقابل بررسی هستند. زیرا سیاه چاله ها همه چیز را در خود فرو می بلعند. اما اکنون به قول یکی از دانشمندان لیگو (پروفیسور دیوید ریتز گچ)، «برای اولین بار کیهان به زبان امواج جاذبه با ما سخن می گوید و قابل شنیدن است.»

پروفیسور آلبرت وچچیو از دانشگاه بیرمنگام و یکی از پژوهشگران لیگو می گوید: «تا کنون ما از طریق نور، کیهان را مشاهده می کردیم و از این طریق فقط بخشی از رخدادهای کیهان را می توان دید. امواج گرانشی اطلاعات کاملاً متفاوتی در مورد مقوله های موجود در کیهان حمل می کنند. به این ترتیب یک راه جدید گوش دادن به کانال مخابراتی باز شده است که به کشف مقوله هایی که هرگز تا کنون دیده نشده است کمک خواهد کرد.»

این رخداد سهمگین را با لیگو که ابزار فوق العاده حساسی است (دقیق ترین دستگاهی که بشر تا به حال درست کرده و می تواند ۱۰-۱۸ متر را اندازه گیری کند) دریافت و ثبت شد. این ابزار حساس که دو بازوی چهار کیلومتری قائم بر یکدیگر است و با اشعه لیزر کار می کند، قادر است هرگونه تغییر در فاصله میان منظومه شمسی (سامانه خورشیدی که زمین



یکی از سیارات آن است) و نزدیکترین ستاره‌ای که ۴ سال نوری از آن فاصله دارد تا اندازه یک موی انسان ثبت کند. چند هفته پس از تقویت و راه‌اندازی لیگو، امواج ساطع شده از ادغام سهمگین دو سیاه‌چاله در یک میلیارد و سیصد میلیون سال پیش، به مدت فقط ۲۰ میلی ثانیه دریافت شد. در واقع صدایی مانند «چلیپ» بود. یک میلیارد و سیصد میلیون سال پیش انفجار مهیب ناشی از یکی شدن دو سیاه‌چاله، در نقطه‌ای ماورای «ابر ماژلانی» (که دور کهکشان راه شیری می‌چرخد) در نیمه کره جنوبی آسمان رخ داد.

پروژه‌ی راستی آزمایی این کشف چند ماه طول کشید. پس از ثبت امواج گرانشی در شهریور ماه توسط «لیگو» دانشمندان چندین ماه کار خستگی‌ناپذیر و دقیق انجام دادند تا مطمئن شوند مشاهده ثبت شده منطبق بر الگوهای تئوریک است.

این کشف، مدار علمی پیش‌بینی کردن بر اساس دانش قبلی و با تحلیل علمی، کشف و اثبات درستی پیش‌بینی را بهتر کرد.

خبر بد دیگر برای جهان دین و خرافه، پرتاب سفینه گایا در ۲۷ آذرماه گذشته توسط آژانس فضایی اروپا به فضا است. در این سفینه فضایی دقیق‌ترین تلسکوپ جهان نصب شده است. تلسکوپ درون این سفینه قرار است پنج سال تمام تا عمق ۱/۶ میلیون کیلومتری فضای اطراف زمین را رصد و اطلاعات جمع‌آوری شده را به زمین مخابره کند. این سفینه در محلی از کهکشان که نقطه‌ی ال ۲- لاگرانژ نامیده می‌شود مستقر خواهد شد. اینجا نقطه‌ای در اعماق فضا است که نیروی جاذبه زمین و خورشید یکدیگر را کاملاً خنثی می‌کنند. به همین علت، سفینه گایا در فضا از آرامش بیشتری نسبت به ایستگاه فضایی بین‌المللی (آی. اس. اس) که همواره در حال گردش به دور زمین است، برخوردار است. نکته بسیار قابل توجه آن است که وجود چنین نقطه‌ای در کیهان (یعنی جایی که نیروی جاذبه زمین و خورشید یکدیگر را کاملاً خنثی می‌کنند) در قرن هجدهم توسط ستاره‌شناس ایتالیایی ژوزف لوپس لاگرانژ به طور تئوریک محاسبه شده بود. به افتخار اوست که این نقطه، نقطه لاگرانژ نامیده شده است.

پیروزی علمی رصد امواج گرانشی از جهات گوناگون برای انقلاب اجتماعی نیز اهمیت دارد. حداقل به چند جنبه از آن می‌توان اشاره کرد.

۱- این کشف یک بار دیگر درستی روش علمی در دست یافتن به هدف (هدفی که آن نیز به طور علمی تعریف شده بود) نشان داد. دانشمندان لیگو بر پایه تئوری انیشتین و پیش‌بینی‌های علمی وی که از درستی نسبی آن‌ها اطمینان داشتند جستجوی خود را آغاز کردند و مرتباً ابزار پیشرفته‌تری ساختند و در طول راه درک خود را در جوانب و جهت‌های مختلف تکامل دادند. مارکس نیز با نقد نظام سرمایه‌داری به مختصات جامعه آینده‌ای که هنوز ساخته نشده اما ضروری، ممکن و مطلوب است پی برد و رسیدن به آن تبدیل به هدف انقلاب‌های کمونیستی شد. و در جریان عملی کردن این هدف، نه تنها مختصات آن جامعه بلکه پیچ و خم‌های راه رسیدن به آن نیز روشن‌تر شد و تئوری‌ها نیز تکامل یافتند تا اینکه امروز به قله «سنتر نوین کمونیسم» رسیده‌اند.

۲- رشد و گسترش تفکر علمی به رشد و گسترش تفکر علمی در رابطه با جامعه و تغییر رادیکال آن خدمت می‌کند. هنگامی که چارلز داروین، فرگشت (تکامل انواع گوناگون موجودات زنده) را کشف کرد، مارکس با هیجان فوق‌العاده‌ای به آن خوشامد گفت و حتی به داروین پیشنهاد کرد که می‌خواهد کتاب کاپیتال را به او تقدیم کند اما داروین که بورژوا لیبرال ترسویی بود قبول نکرد. وی حتی نسخه‌ای از کتاب کاپیتال را که مارکس با دست خط خود برایش فرستاده بود ورق نزد. در حالی که بنا به گفته دانشمند بزرگ بیولوژی تکاملی «استفن جی. گولد»، داروین با نخواندن کاپیتال خود را از روش علمی مارکس که می‌توانست کمک عظیمی به دقیق‌تر کردن تشریح فرگشت کند محروم کرد. اما مارکس و انگلس عمیقاً درک می‌کردند پیشرفت دانش بشر در زمینه‌های گوناگون خدمت عظیم به پرولتاریا و هدف انقلاب کمونیستی است. پس، از کار بزرگ داروین با هیجانی بسیار استقبال کردند، از آن آموختند و از این منظر نیز ثابت کردند به واقع نمایندگان فکری و پیشوایان انقلابی‌ترین طبقه عصر ما هستند.

۳- در زمانه‌ای که حاکمان نظام طبقاتی سرمایه‌داری بی‌مهابا خرافه دین را در مقابل تفکر علمی در میان توده‌های مردم به ویژه کارگران و زحمتکشان رواج می‌دهند، این کشف جدید مصالح جدید و قدرتمندی را در اختیار فعالین کمونیست قرار می‌دهد

که توده‌های مردم را متوجه پوشالی بودن داستان‌های خیالی قرآن و انجیل و ادیان دیگر در مورد جهان و هستی کنند.

۴- هرچند بدون کار تولیدی پرولتاریا و زحمتکشان جهان، هیچ امکانی برای فراغ بال دانشمندان به وجود نمی‌آید که بتوانند به طور متمرکز بر روی گسترش افق‌های دانش کار کنند اما اکثریت مردم جهان حتا از شادی و بهت و اعجاز این گونه اکتشافات محروم‌اند. کافی است نگاه کنید ببینید چند دقیقه برنامه تلویزیونی قابل فهم در توضیح این کشف بزرگ در کانال‌های تلویزیونی ایران و حتا اروپا و آمریکا به نمایش درآمد! سرمایه‌داری به طور مؤثر، اکثریت مردم جهان را از حوزه این شگفتی‌ها که به زندگی انسان غنای بی‌مانند می‌دهد، اخراج و محروم کرده است. نام این وضعیت جدایی کار فکری و یدی در جامعه است.

کمونیست‌ها در جریان کارآگاه گرانه با توده‌های کارگر و زحمتکش و دیگر ستمدیدگان این نظام طبقاتی باید آنان را نسبت به این انقلاب‌های علمی آگاه کنند. این کار بخشی از تلاش کمونیست‌ها برای گسترده کردن افق‌های دید توده‌ها و تقویت «آرزو پردازی» انقلابی در آنان است. ارتقاء دانش علمی توده‌های مردم به ارتقاء

آگاهی و دانش آنان در مورد وجود و کارکرد تضادهای بزرگی که در زیربنای جامعه قرار دارند و سرچشمه تولید ستم‌دگی آنان است خدمت می‌کند. کسب دانش علمی توده‌ها را توانمند می‌کند که به جهان با کنجکاوی و جستجوگری بی‌وقفه و تفکر انتقادی و روش انتقادی نگاه کنند و در مورد آینده‌ای که ممکن و لازم است آرزو پردازی کنند. اگر قدرت تخیل انیشتین (اما تخیلی که پایه و اساس علمی داشت و نه هیروت دینی) نبود امروز پژوهشگران قادر نبودند صدای انفجاری را که یک میلیارد و سیصد میلیون سال پیش در آسمان صورت گرفت بشنوند. در عرصه انقلاب اجتماعی نیز ما نیاز به توانمندی علمی و آرزو پردازی علمی داریم. انقلاب کمونیستی ممکن است و تنها راه حل وضعیت دنیای کنونی است. کمونیست‌هایی که در میان توده‌های مردم کارآگاه گرانه می‌کنند، همانطور که از هر تکان سیاسی در جامعه برای تبلیغ و ترویج این راه حل و قانع کردن و جذب توده‌های مردم به این راه و سازمان دادن آنان حول تحقق این راه استفاده می‌کنند باید از انقلاب‌های علمی نیز در کارآگاه گرانه سود بجویند و هرگز فکر نکنند این‌ها جدا از کار سیاسی انقلابی کمونیستی است. ■

شهره گروسی



در معبر قتل عام

شمع‌های خاطره افروخته خواهد شد

دروازه‌های بسته

به ناگاه

فراز خواهد شد

دستان اشتیاق از دریچه‌ها دراز خواهد شد

لبان فراموشی به خنده باز خواهد شد

و بهار

در معبری از غریب

تا شهر خسته

پیش باز خواهد شد

سالی

آری

بی‌گامان

نوروز

چنین آغاز خواهد شد

یک جهان پستی علمی،

یک کنجکاوی پی‌حد و مرز در باره جهان

آردی اسکای بریک*

گزیده ای از مقاله «علم و انقلاب» - نشریه انقلاب ۲۰۱۵



علم به مثابه یک روش قدمت زیادی در تاریخ بشر ندارد و موضوع تازه‌ای است. ... بنابراین، مردم به طور کلی عادت ندارند واقعیت را به شکل علمی بفهمند و آن را تغییر دهند. پیش از این، در تمام طول تاریخ نوع بشر، انسان از طریق امتحان و خطا که یک رویکرد ابتدایی است، به درک جهان طبیعی و اجتماعی می‌پرداخت و سعی می‌کرد با هر روش دم دست از مسایل اطراف خود سر در بیاورد و در این راه انواع و اقسام توضیحات رازآلود و ماورالطبیعه اختراع می‌کرد تا برای پرسش‌های موجود در مورد ناشناخته‌ها پاسخی فراهم کند. به طور مثال، مردم فکر می‌کردند رعد و برق، خشم خدایان یا چیزی از این دست است و تا مدت‌های طولانی درک علمی از علت واقعی بروز رعد و برق نداشتند. ...

خوب است کمی در مورد اینکه علم چیست صحبت کنیم و از آن راز زدایی کنیم. مشغله علم، واقعیت مادی است. نه فقط طبیعت بلکه کلیت جامعه بشری نیز در حوزه علم می‌گنجد. علم به همه این عرصه‌ها می‌تواند بپردازد. علم یک ابزار بسیار قدرتمند است. علم، روش و رویکردی است برای کسب توانایی تشخیص حقیقت، برای تشخیص آنکه چه ایده‌ای بازتاب واقعیت است. واقعیت آن طور که واقعاً هست. پس، علم بسیار متفاوت از دین یا عرفان یا امثال آن‌ها است که تلاش می‌کنند واقعیت را با توسل به نیروهای خیالی توضیح دهند و هیچ گونه دلیل و مدرک واقعی برای تحلیل خود ارائه نمی‌دهند. برعکس، برای علم ارائه گواه و مدرک الزام‌آور است. علم، یک پروسه مبتنی بر دلیل و مدرک است. بنابراین، برای درک هر مساله‌ای در جهان یا برای سر درآوردن از اینکه چگونه می‌توان واقعیت را تغییر داد نیاز به علم است. قلمرو علم تمام گستره تجربه مادی انسان را در بر می‌گیرد. برای مثال، برای درمان یک بیماری یا در تلاش برای درک دینامیک‌های اکوسیستم یک جنگل استوایی یا صخره مرجانی

یا برای انقلاب کردن و رهایی بشریت، نیاز به علم است. علم به ما این امکان را می‌دهد که واقعیت ماجرابی که در بطن هر یک از این پروسه‌ها در جریان است را درک کنیم و بفهمیم چگونه می‌توان آن را تغییر داد.

در جایی خواندم که نیل دوگراس تایسون در زمینه‌ی فراگیر کردن علم گفته است، علم به ما امکان می‌دهد به جای فرار از مشکلات با آن‌ها روبه‌رو شویم و راه حل پیدا کنیم. به نظر من این نیز نکته مهمی است. علم به انسان امکان آن را می‌دهد از واقعیت مادی سر درآورد. در واقع علم به ما این امکان را می‌دهد که در هر زمینه‌ای که صحبت از واقعیت مادی می‌کنیم (از بیماری گرفته تا اکوسیستم طبیعی یا یک نظام اجتماعی که انسان‌ها تحت آن زندگی می‌کنند) مؤلفه‌های واقعیت‌های مادی را تحلیل کنیم و خصلت‌های تعیین کننده و تضادهای زیربنایی آن‌ها را کشف کنیم. پس اگر قصدمان تغییر اجتماعی که انسان‌ها تحت آن ایجاد می‌کنند) مؤلفه‌های واقعیت‌های مادی را تحلیل کنیم و خصلت‌های تعیین کننده و تضادهای زیربنایی آن‌ها را کشف کنیم. پس اگر قصدمان تغییر اجتماعی که انسان‌ها تحت آن ایجاد

تغییر چیست. ... تمام هستی، چه جهان طبیعی و یا جهان اجتماعی، در طول زمان تغییر کرده‌اند و هنوز هم در حال تغییر هستند. اگر می‌خواهیم زندگی تغییر کند، اگر می‌خواهیم سازمان‌یابی جامعه عوض شود، اگر می‌خواهیم جهان تغییر کند، اگر خواهان تغییر هر چیزی در طبیعت یا جامعه هستیم، باید روش علمی به کار بریم زیرا این تنها راهی است که به طور عمیق می‌توانیم واقعیت را، بر پایه مشاهدات و کنش‌های منظم آن، بر پایه دست‌کاری کردن واقعیت و مشاهده دگردیسی‌های آن کشف کنیم. از این طریق است که می‌توانیم واقعیت پدیده‌ها را بفهمیم، در بیابیم چرا پدیده‌ها و فرآیندها این گونه هستند، چگونه این طور شده‌اند و چگونه می‌توان آن‌ها را تغییر داد. باز هم تکرار می‌کنم که این پروسه، پروسه‌ای مبتنی بر جمع‌آوری شواهد است و صرفاً «توجه فکر می‌کنی» و «من چه فکر می‌کنم»

نیست. ما نیاز به شواهدی داریم که در طول زمان انباشت شده‌اند. این پروسه می‌تواند نشان دهد که واقعیت از چه تشکیل شده، چگونه شکل گرفته و در حال حاضر چگونه می‌توان آن را عوض کرد و یا بیشتر عوض کرد.

... بدون مجهز بودن به علم، انسان همیشه مستعد فریب خوردن، سردرگمی فکری و عجز در تشخیص درست از غلط و حقیقت از دروغ است. ... علم برخلاف خیال‌پردازی و خوش‌خیالی، متکی بر شواهد عینی است و یک پروسه و روش منظم آنالیز و سنتز است. آنالیز، تجربه و دانش یک بازه زمانی را تجزیه می‌کند. حال آن که سنتز، دوباره آن‌ها را در سطحی عالی‌تر و به طریقی منظم‌تر جمع میکند و از تجربه انباشت شده، درس‌های بزرگ‌تر و اساسی‌تر می‌گیرد.

به این دلیل، اگر می‌خواهیم جامعه‌ای را به طور ریشه‌ای عوض کنیم نیاز به تئوری انقلابی و علمی داریم. ما صحبت از تغییر رادیکال در جامعه می‌کنیم. کلمه «رادیکال» یک کلمه لاتین است که معنایش «ریشه» است. یعنی به ریشه مشکلات رفتن، در سطح و ظاهر مسایل و یا جوانبی از آن نماندن. برای کشف این مساله که قوانین عمیق‌تر سیستم چیست‌اند و تضادهای درونی سیستم در اعماق چگونه کار می‌کنند که موجب بروز مشکلات شده و همچنین امکان تغییر آن را به وجود می‌آورند باید مانند یک دانشمند خوب به لایه‌ها و سطوح عمیق‌تر نگاه کنیم. ...

... بیایید قبل از هر چیز کاربرد علم را با صحبت در مورد این سؤالات بررسی کنیم: اینکه نوع بشر در کجا ایستاده، وضعیت جهان امروز چیست و وضعیت جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم چیست؟ ... بیایید به رنج‌هایی که انسان‌ها

می‌کشند نظری بیندازیم. علمی نخواهد بود اگر فکر کنیم که رنج کشیدن بشر را می‌توانیم کاملاً محو کنیم. ما همیشه از دست دادن‌ها و مرگ را خواهیم داشت و غمگین خواهیم شد، همیشه شکلی از بیماری و اشکالی از فجاج با تأثیرات منفی بر انسان‌ها وجود خواهد داشت. ... اما این را می‌توان گفت که دست یافتن به جهانی که مانند جهان امروز مشخصه‌اش این همه رنج‌های غیرضروری نباشد، ممکن است.

... تقریباً هر روز می‌شنویم یک نفر دیگر، سیاه، لاتین، مرد غیرمسلمح به دست پلیس در خیابان کشته شده است. هیچ اقدامی در این مورد نمی‌شود! مقامات کشور هر بار عملکرد پلیس را تأیید می‌کنند. زیرا این عملکرد در وجود این سیستم تعبیه شده است. برای حفظ نظمشان، برای اینکه دستگاهشان نرم و راحت کار کند به آن نیاز دارند. این چه سیستمی است! ... هنوز به زنان به عنوان یک انسان کامل نگریسته نمی‌شود. دانشمندان تحقیر شده و از آنان انسان‌زدایی می‌شود، مثل عروسک و ابزار جنسی با آنان رفتار می‌شود، یعنی چیزی کمتر از انسان کامل. مرتباً به آنان تجاوز می‌شود و مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. ... وجود جهانی با جنگ‌های بی‌انتهای هم غیرقابل تحمل است. با وجود این سیستم هرگز نخواهیم توانست به ورای جنگ‌های امپریالیستی، ارتشهای اشغالگر، بارش رعب و وحشت و رنج‌های بی‌شمار بر سر مردم برویم که به خاطر منافع یک طبقه سرمایه‌دار (لایه نازکی از جمعیت بشری) صورت می‌گیرد. ... حتی در ابعاد سیاره‌ای نیز وضع غیرقابل تحمل است. باید فریاد زد: آهای آدم‌ها! بحران محیط‌زیست واقعی است! ... باید بدانیم، عجز ما در برخورد سریع و در مقیاس بزرگ (مقیاس به اندازه



گل فروشی های شهر ما

گل مریم... گل نرگس... خودتون بو کنین... اصله اصله...

راس می‌گه. اصله اصله. در هوای آلوده از سم گازوئیل باز هم می‌تونن عطر اونا رو حس کنن.

اما به ثانیه‌های زندگی، تو رو روی زمین میاره. برای تو گل و زیبایی. برای اون کلاهی برای تأمین معاش. اون می‌فروشه تو می‌خری. یک مبادله ساده. اما پشت این رابطه چیزی مخفی شده است. نیروی کار او. سحر رفته از چند فرسخ اون طرف‌تر گل‌ها را از عمده‌فروش دندان‌گرد خریده. ساعت‌ها زحمت کشیده گل‌ها را آذین کرده. تمیزکاری کرده و کارهای دیگر که بی‌خبری. اتوبوس گرفته. از اونور شهر رفته به اونور شهر. نگران بوده که گل‌هایش خراب نشن. نیروی کار و ابتکار و خلاقیتش توی گل‌ها خوابیده.

با علاقه‌های شگرف می‌گه: بویش کن! خوب بهشون آب بده! دسترنجش را دوست داره.

چانه می‌زنیم. می‌گم گران فروشه و گل مریم را حتی در مغازه نصف این قیمت می‌فروشند.

با خشونت می‌گه: «من گران فروشم. می‌خوای بخوای می‌خوای نخوای».

می‌گم: نمی‌خوام.

می‌گه: برو به درک.

می‌گم: خودت به درک. چرا سر من خالی می‌کنی؟

می‌رم پی کارم. اما کلنجار دارم. اون گفت برو به درک. منم گفتم خودت به درک. چه فرقی داشت؟ فقط نمی‌خواستم

چون زنی زحمتکش است پاسخ پرخاشش را ندم. یادم افتاد به نوشته یکی از بر و بچه‌های تلگرامی. کاربری نوشته بود:

«ما انسان‌های عجیبی هستیم. با دست فروش فقیر چانه می‌زنیم و جنس را به نیم قیمت می‌خریم. بعد به کافی‌شاپ لوکس شخصی ثروتمند میریم و برای

یک فنجان قهوه ده برابر قیمت واقعی را می‌پردازیم. تازه انعام هم می‌دهیم... وجدان درد هم نمی‌گیریم».

در جواب به این کاربر نوشتم:

«ما انسان‌های عجیبی نیستیم. اما

انسان‌هایی هستیم با موقعیت، موضع، طبقاتی و ایدئولوژی و احساساتی معین. این‌ها معلوم می‌کند که به دست‌فروش فقیر یا آن ثروتمند چطور نگاه می‌کنیم».

دیر وقت شب است. روی هره کنار خیابان نشسته‌ام. به تردد دیوانه‌وار موتورسوارها نگاه می‌کنم که مثل برق می‌گذرند. از چراغ قرمز رد می‌شوند، و وسط بلبشوی ترافیک به زانی که از خیابان رد می‌شوند حرف‌های تهوع‌آور می‌زنند. زن‌ها را مخصوصاً هل می‌دهند. اگر مانتو سیاه باشی یه جوری با ماشین و موتور بهت تنه می‌زنند چون چشمان کورشان تو را ندیده است. و اگر مانتو رنگی باشی یعنی «خودت خواسته‌ای، جنده‌ای». پس بگیر...

فکر می‌کنم: بی برو برگرد این طویلله مردسالار باید دگرگون بشود.

توی همین فکرام که کنارم سبز می‌شه. انگار قصد آشتی داره. با گل‌هایش ور میره. در یک خاموشی طولانی آغوش می‌پرسم: کار و کاسبی چطوریه؟ می‌گه:

بد. کسی گل نمی‌خره. می‌گم آخه تو گرون می‌فروشی. ملت میرن از مغازه بغلی نیم این قیمت می‌خرن. می‌گه:

ملت گه می‌خورن.

می‌پرسم چرا این قدر عصبانی هستی؟

می‌گه تو عصبانی هستی که به من گفتمی «به درک».

می‌گم اما اول تو گفتمی.

می‌گه ول کن. من از مانتوی قرمزم عصبانی‌ام. یک مانتوی سیاه می‌خوام.

می‌گم ولی مانتوی قرمزت خوش رنگه.

می‌گه ما توی روستای خودمون قرمز می‌پوشیدیم ولی در اینجا قرمز رنگ بدکاره‌هست. سیاه دوس دارن. رنگ بدبختی، بیوه، نجیب. قرمز یعنی جنده.

(گپ می‌زنیم بر سر رنگ‌ها. می‌گه اما قرمز رنگ خوبیه. گور بابای اونایی که این رنگو نمی‌خوان).

جوانه. «اصالتاً مال اطراف ساری‌ام».

همه خانواده اونجا هستن. ولی او برای کار به اینجا اومده. با همسرش و سه فرزند قد و نیم قد که آخری ۵ ماهه

است. «شوهرم با من گل‌فروشی می‌کرد اما تازگی تصادف کرده و توی خونه

مونده و بچه‌ها رو نگهداری می‌کنه».

شک می‌کنم. می‌پرسم راستشو بگو: شوهره معتاده یا اصلاً موجود نیست؟ تو

با گل‌ها تون آور شده‌ای؟ می‌گه: نه به خدا. ما این‌جوری

نیستیم. به نظرم دروغ می‌گه.

.....

روی همون هره کنار خیابون شب‌های دیگه کنار هم می‌نشینیم. «یه

جایی اطراف شهر ساری زمین کشاورزی داشتیم. اما یواش یواش همه چی از بین رفت. بارون نیومد. دولت کمک نمی‌کرد.

وام‌دار بودیم. اومدیم شهر. نفهمیدم اصلاً چی شد».

می‌پرسم خانه‌ات کجاست؟ می‌گه: «جاده خراسان. خاوران. یه جایی اون

ورا. می‌شناسی؟»

می‌پرسم: می‌دونن در اون جا گورستانی هست؟

می‌گه آره.

می‌پرسم می‌دونن ماجرای اون گورستان چیه؟

می‌گه اون جا قبرستون اونایی است که خدا را قبول نداشتن. بهش میگن لعنت آباد.

می‌گم درسته. اونا خدا رو قبول نداشتن. (براش می‌گم «خاورانی»

ها کی‌ها بودن. چه فکر می‌کردن و آرزوهایشون چی بود و چرا امروز در خاوران هستن).

سریع سؤال می‌کنه: «تو هم مت اونایی؟ همین روزا می‌میری؟»

می‌گم مثل اونا هستم. ولی نه بابا همین روزا نمی‌میرم.

با هیجان می‌گه پس بذار چیزی بگم: «این قالیباف شهردار تهران آدم بدیه. اون هم توی کشتن بچه‌های خاوران دست داشته».

می‌پرسم چرا اینو می‌گی؟

می‌گه: «چون گفتمی اونا می‌خواستن بی‌عدالتی نباشه. اینو گفتمی دیگه؟

اما قالیباف گفته ما گل‌فروش‌ها باید دستگیر بشیم. نمی‌دازه کار کنیم. شب‌ها

باید برای کار بیام که تاریکه و میشه از دس مأمورای شهرداری فرار کرد. ولی

بعدش شب تنهایی از اینجا رفتن به خونه خودش یک فیلمه. این بی‌عدالتی

نیست؟ برا همین حتماً توی کشتن اونا دست داشته».

جمع‌بندی‌اش یه جورایی عینی و موجز است.

از او در مورد آزار اذیت‌های جنسی موقع کار سؤال می‌کنم. شخصیت

مغروری داره و دلش نمی‌خواهد کسی فکر کنه که اون مورد آزار قرار می‌گیره.

با خودپسندی می‌گه: «کی جرأت داره منو اذیت کنه. من یه پا مرد هستم».

می‌گم: «پرت و پلانگو. تو زن هستی. معلومه که با زنها و زنی با شغل تو چه

رفتاری می‌شه. مطمئنم که اذیت می‌شی. بهت تقاضا می‌دن. حرفای زشت می‌زنن.

بهت دس می‌زنن. به خاطر مانتوی قرمزت چی‌ها که بهت نمی‌گن و...».

می‌گه: «بیشتر گل‌فروش‌های مرد، بچه‌های خوبین. حتی بعضی وقتا جاهای

خودشونو که برای گل‌فروشی بهتره رو به من میدن. دلشون می‌سوزه. اما راننده

تاکسی‌ها، راننده ماشین‌های شاسی بلند پول داری، موتورسوارها، مأمورای

شهرداری، مردای گذری.. نه همشون ولی خیلی‌هاشون. اذیت می‌کنن. حرف‌های

بد می‌زنن. انگولک می‌کنن. شب که خونه می‌رسم جنازه هستم...».

چند بار دیگر دیدمش. در مورد انتخابات حرف زدیم. به همه دشنام

می‌داد. به دولت به زمین و آسمان. خشمگین و انفجاری بود. در این دیدارها

در کشاکش این بودم که برایش مانتوی سیاه رنگ ببرم یا نه. اما نبردم. چون

قرمز، رنگ خوبی است.

بعد دیگر ندیدمش. چند بار به منطقه کارش رفتم. نبود. آیا کساد گل‌فروشی او

را به کار دیگری کشانده بود؟ آیا فشار شهرداری او را از کسب دسترنجی محروم

کرده بود؟ آیا همسری که هیچوقت معلوم نشد که کی است و چکاره او را به

برزخی کشانده بود؟ آیا آن موتورسوارها و راننده‌های به قول خودش مال‌دار شاسی

بلند بلایی سرش آورده بودند؟

بارها به زنی زحمتکش فکر کردم که تا دیر وقت شب توی خیابان‌ها فریاد

می‌زد: «گل مریم... گل نرگس...» زنی که گفت «اما قرمز رنگ خوبیه. گور بابای

اونایی که این رنگو نمی‌خوان». زنی که «خاورانی‌ها» را دوست می‌داشت. و هرگز

نفهمیدم نامش چیست. مریم؟ نرگس؟ بنفشه؟

او را گم کرده‌ام. اما در گشت و گذارهای شبانه در شهر، گاه فکر می‌کنم

خیلی هم او را گم نکرده‌ام. به نظر او فقط در ازدحامی چند میلیونی پنهان

شده است. او یک جایی همین جاهاست. مثل هزار هزار تن دیگر. زنانی پر قدرت.

زنانی از اعماق. فقط باید آن‌ها را دید. با آن‌ها پیوند خورد. از زندگی سرشار از

تجربه و شناخت عینی‌شان آموخت و به این توده‌های محروم که توسط نظام

استثمارگر سرمایه‌داری از دایره کسب علم اخراج شده و محکوم به تقسیم کار

تحمیل شده کار پیدی/کار فکری، علم انقلاب و رهایی را آموزش داد. این توده‌ها

ستون فقرات استوار و پیگیر یک انقلاب تا به آخر هستند. ■

میترا زارعی